

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

مصاحبه با نشریه دانشجویی "چراغ زنبوری"



سارا شریعتی

شماره مقاله : ۱۰۲۴

تعداد صفحه : ۶

آفرین بررسی : ۸۷/۰۷

تاریخ تمریر : ۰۰۰۰

[www.shandel.org](http://www.shandel.org)

موضوع : مصاحبه با نشریه دانشجویی "چراغ زنبوری"

## مصاحبه با نشریه دانشجویی "چراغ زنبوری"

س: خانم شریعتی چطور شد که به حوزه علوم اجتماعی بخصوص جامعه‌شناسی علاقمند شدید؟

ج: اولین رشته‌های درسی من، ادبیات و تاریخ بود. از زمانی که اطلاع پیدا کردم لایبراتور جامعه‌شناسی دین در یکی از دانشکده‌های پاریس برقرار شده است، تغییر رشته دادم و به سراغ جامعه‌شناسی رفتم. این انتخاب شاید محصول موقعیت خاص زمانی و اجتماعی ما بود، دوران انقلاب و پس از آن، زمانی که مسائل اجتماعی برای ما از مسائل شخصی مان اهمیت بیشتری داشت، تاریخ جمعی بر زندگی فردی غلبه داشت و گاه مانع از آن بود که به پروژه‌های خاص خود بیاوریم. دین در این تاریخ جمعی نقش تعیین کننده‌ای داشت. مطالعه جامعه‌شناسی دین امکان فهم و مشارکت در این تاریخ را برای من فراهم می‌کرد.

س: اگر ممکن است مقایسه‌ای از جامعه‌شناسی دین در ایران با جامعه‌شناسی دین در اروپا داشته باشید؟

ج: جامعه‌شناسی دین در ایران در مراحل اولیه تکوین جامعه‌شناسی دین در اروپا است. در مرحله تاسیس خود و درگیری با مسائلی چون تعریف دین، مرزبندی میان جامعه‌شناسی دین با فلسفه دین و الهیات، و سوالاتی از این دست که آیا برای کار جامعه‌شناسی دین باید دیندار بود یا بی‌دین؟ این گرایش هنوز کاملاً استقلال پیدا نکرده و از قیومیت فلسفه، الهیات و ایدئولوژی‌های مختلف در نیامده، در نتیجه در بسیاری از مواقع به توصیف تحولات میدان دینی بسنده می‌کند و از تحلیل و نظریه پردازی غافل می‌ماند، یا گاه با رویکرد دینی به مسأله اجتماعی شاخص می‌شود. از سوی دیگر در فضای ملتهب اجتماعی ما و پیوندش با دین و خصوصاً به دلیل بار عاطفی بسیار دین، مطالعه با فاصله و غیر جانبدارانه میدان دینی بسیار مشکل است و از این رو در مقطعی من به ناممکن بودن جامعه‌شناسی دین در ایران اشاره کردم، چون احساس می‌کردم در شرایط خاص جامعه ما، هر بار که سخن از دین می‌رود ناگزیر درگیر مباحث اعتقادی می‌شویم و از کار مقدماتی جامعه‌شناسانه غافل می‌مانیم.

س: خانم دکتر این روزها ما شاهد بحث‌هایی در خصوص بومی کردن، و اسلامی کردن جامعه‌شناسی هستیم و بسیاری از ناتوانی جامعه‌شناسی امروز صحبت می‌کنند آیا چیزی به نام جامعه‌شناسی اسلامی ممکن است؟

ج: راستش من با این اصطلاح بومی‌سازی (indigenisation) مشکل دارم. این اصطلاح از اساس بار استعماری دارد و ما را در موقعیت "بومی" مستقر می‌سازد. اما مسأله "بومی کردن"، و اسلامی کردن بحث جدیدی نیست و به این روزها برنمی‌گردد. بومی کردن همواره بحث قدیمی علوم انسانی در حوزه‌های غیر غربی بوده و اسلامی کردن از اواسط سال‌های ۷۰ مطرح بوده است و البته پس از انقلاب این بحث با زمینه سیاسی جامعه و دولت نیز پیوند خورد و ابعاد گسترده‌تری یافت. در این خصوص دو موضع کاملاً در برابر هم قرار می‌گیرند، نخست موضعی که علوم اجتماعی را درون‌زا می‌داند و مختص مدنیته غربی و عملاً تکثر منابع و مراجع را نمی‌پذیرد و در برابرش گرایشی که از علوم اجتماعی بومی و مختص به خود (خود جوامع اسلامی یا خود جوامع شرقی) سخن می‌گوید. رویکرد اول اروپا محور است، حوزه غیراروپا و آمریکایی شمالی را در موقعیت فرودست قرار می‌دهد و رویکرد دوم به دام نیتیویسم، بومی‌ت و بدویت می‌افتد. اولی اروپا محور است و دومی هم به نظرم نوعی اروپا محوری وارونه. اولی ما را همواره در موقعیت مصرف‌کننده قرار می‌دهد و دومی اغلب وجه سلبی و سیاسی دارد و نه وجه اثباتی و معرفت‌شناسانه. در این میان می‌بایست راه درست را جستجو کرد.

من به "یک جامعه‌شناسی برای یک جهان" اعتقاد ندارم. هر جامعه‌ای مسائلی خود را دارد و طبیعتاً جامعه‌شناسی خود را می‌طلبد و نظریات و مباحث خاص خود را داراست اما از سوی دیگر به ملیت‌زدایی از علوم و وحدت رشته عمیقاً معتمد. فکر می‌کنم باید نسبت به وحدت و استقلال رشته سخت‌گیر بود و در عین حال از چند زبانه کردن علوم اجتماعی و از تکثر رویکردها دفاع کرد. اسلام می‌تواند موضوع مورد مطالعه جامعه‌شناسی قرار گیرد، همچنین می‌توان رویکرد دینی در تحلیل مسائل اجتماعی داشت و از داده‌های یک تحقیق جامعه‌شناختی در جهت اثبات و تحکیم مواضع خود استفاده کرد، اما جامعه‌شناسی را و وحدت این رشته را نباید با تقسیم آن میان ادیان، و ایدئولوژی‌های مختلف، زیر سوال برد. در این صورت جامعه‌شناسی دورکیم، جامعه‌شناسی یهود خواهد شد و جامعه‌شناسی و بر جامعه‌شناسی پروتستان... اگر وحدت رشته را زیر سوال ببریم و جامعه‌شناسی تحت شعاع مواضع و

علائق ما قرار بگیرد، دیگر از صورت علمی خود خارج شده و به یک دیسکور اعتقادی بدل خواهد گشت.

س: به نظر شما علت اینکه در ادامه بحث جامعه‌شناسی اسلامی و بومی شاهد ارجاع دادن به علی شریعتی از سوی کسانی که در گذشته از ایشان سخنی به میان نمی‌آوردند هستیم، چیست؟

ج: علت اشاره به شریعتی در این بحث، حساسیت شریعتی نسبت به در آمدن ما از موقعیت سوالات و فرودستی در سلسله مراتب علمی و تلاش اش در جهت فهم، تحلیل و توجه به فرهنگ و مسائل خاص جامعه ما بود. این بومی‌سازی نیست، به کار بردن روش‌ها و نظریات جامعه‌شناسی در تحلیل جامعه خود است. اغلب جامعه‌شناسان کار خود را با مطالعه جامعه و دین خود آغاز کرده‌اند. مارکس به مسأله یهود پرداخت. وبر پروتستانتیسم را تحلیل کرد. بورديو همواره تاکید می‌کرد که مباحث اش مختص به جامعه فرانسه است. همه جامعه‌شناسان تلاش شان کار بست نظریات و روش‌ها و غنی‌سازی آنها در جهت فهم جهان اجتماعی خود بوده است. در مورد خاص شریعتی، از آن رو که کار جامعه‌شناسانه اش با زمینه جهان سوم گرایي و نظریات او از جمله نظریه "بازگشت به خویش" هم خوانی شد، اغلب به عنوان نمونه بومی سازی در ایران بدان اشاره می‌شود.

و اما اینکه چرا کسانی که در گذشته از شریعتی سخنی به میان نمی‌آوردند امروز به او ارجاع می‌دهند، قطعاً دلایل مختلفی دارد و جامعه و سیاست در این میان سهم اصلی را دارند. شاید این ارجاع دوباره به چهره‌هایی چون شریعتی، طالقانی و حتی گلبرخی که امسال در ارگان‌های رسمی شاهدش بودیم، به نوعی نشان از سماجت مردم در ارادت شان نسبت به چهره‌هایی است که از آن خود کرده‌اند و با سیاست روز تملک یا حذف شان نمی‌کنند. به عبارتی مردم چهره‌های خود را تحمیل می‌کنند، چون به تعبیر شریعتی، نویسنده را جز خواننده اش، هیچ کس نمی‌تواند خاموش کند و تا زمانی که این چهره‌ها خوانندگان و مخاطبانی در متن جامعه دارند، اجتناب ناپذیرند. از سوی دیگر، مصلحت و منفعت و سیاست نیز در این محاسبات نقش مهمی دارند. سیاست منطق خود را دارد، بر اساس مصالح خود سیاست‌گذاری می‌کند، تبلیغ می‌کند یا حذف. در یک دوره به اقتضای مصلحت، سیاست خاموشی و فراموشی را در خصوص چهره‌ای پی می‌گیرد و در دوره‌ای برای منفعت، همان چهره را بر سر در خیابان‌ها برافراشته می‌کند. حافظه اجتماعی را اما اغماض

می‌کند، دستِ کم می‌گیرد، حافظه‌ای که مرهم نیافته و همچون یک زخم، هر دم آماده‌التهاب است.

س: آیا به نظر شما سنت‌های جامعه‌شناسی می‌تواند قابلیتِ همه‌فهمی داشته باشد؟ و باید چنین انتظاری از آن داشت؟

ج: سنت‌های جامعه‌شناسی از آن رو که محصولِ مطالعه‌ی متنِ جامعه‌هستند، قطعاً باید قابلیتِ همه‌فهمی را داشته باشند و اگر ژارگون علمی - آکادمیک را کنار بگذاریم، اصلِ مباحث را می‌توان عمومی کرد با این وسواس که از عامیانه شدنِ شان نیز پرهیز کنیم.

س: خانم دکتر شما به عنوان یکی از اساتیدِ علومِ اجتماعی جای خالی چه چیزی را بیشتر در دانشکده حس می‌کنید؟

ج: بیش از هر چیز جای خالیِ بحثِ فکری و گفت و گو را. (نه گفت و شنود که در کلاس متداول است) گفت و گو میان دانشجویان. میان اساتید. میان اساتید با دانشجویان، میان رشته‌های متفاوتِ علومِ اجتماعی که در این دانشکده هست، و... همچنین گفت و گوهای درون رشته‌ای. متأسفانه اغلبِ مباحثِ فکری طرح شده، در روزنامه‌ها انعکاس می‌یابند اما جریان سازی نمی‌کنند، چرا؟ به این دلیل که موردِ نقد و بررسی و سنجش از جانبِ دیگران قرار نمی‌گیرد.

جامعه ما به دلیلِ همان زخمِ التیام نیافته‌ی خاطرات‌اش که اشاره کردم و بارِ حافظه‌ی خاموشِ تاریخی‌اش، که ساکت است اما عمل می‌کند، به جامعه‌ی صفاها و سنگرها بدل شده است. ظاهراً در کنار هم‌ایم اما نسبت به هم پیش‌داوری داریم. هر کسی از همان سال‌های نخستِ ورود به دانشگاه، جمعی را انتخاب می‌کند و در جمعِ خود سنگر می‌گیرد و به سراغِ دیگرانی که غیرِ خودی می‌داند نمی‌رود. این جمع‌ها با یکدیگر گفت و گو نمی‌کنند. در هم نمی‌آمیزند. از هم تأثیر نمی‌پذیرند و به مجردِ آنکه بحثی در می‌گیرد، به سرعت به جدل تبدیل شده و به خشونتِ کلامی منجر می‌شود. شرایطِ امکانِ گفت و گو فراهم نمی‌شود. در نتیجه مسائلِ خود را فرو می‌خوریم اما در پشتِ این پرده، حرف و حدیث و هیاهو بسیار است.

پرده‌ها را باید کنار زد. در این جهت دانشجویان سهمِ اصلی را دارند. دانشجویان که تحرک دارند، جستجوگرند، از سنگرها عبور می‌کنند و می‌توانند

پرسش‌گری و جستجوگری را با سماجت و جسارت پی‌گیرند تا فضای دانشگاه را به آگورای بحث و اندیشه بدل کنند. تنها در چنین صورت است که می‌توان به ارتقاء سطح فکری و تعمیق مباحث امیدوار بود و دانشگاه را از محل صدور مدرک به یک کانون فعال، جریان‌ساز و تاثیرگذار فکری بدل نمود.